بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 29 آذر 1395.

صحبت در مورد این بود که از عدم استثنا ابن ولید، می توانیم وثاقت وهب بن وهب را را نتیجه بگیریم یا خیر. یک تقریبی بعضی ها کرده بودند که البته این اشکال در اصل مبنا بود که اصلا این استثنا مربوط به مطلق ضعف نیست. یک ضعف از جهت خاصه ای است. ضعف نسبت به تخلیط که مراتب خفیفه غلوّ است. به این معنا گرفته بودند. بنابراین از این استفاده می شود که وهب بن وهب، تخلیط نداشته است اما اینکه وهب بن وهب ضعیف نبوده است بنابراین ثقه است از این استفاده نمی شود. در جلسه قبل توضیحاتی در این مورد دادیم. من یک نکته ای در مورد اینکه ما عرض می کردیم که استثنا مربوط به یک ضعف از جهت خاصه ای نیست. مطلق روایات غیر معتبر را ایشان استثنا کرده است. من با یک تقریب دیگری همین عرضی که دیروز داشتم را هم عرض کنم یک مقداری تقریب فنی تر عرض کنم. آن این است که عبارت شیخ طوسی در فهرست، که فرموده بود که من روایت های محمد بن احمد بن یحیی را، روایت هایی را که در آن تخلیط هست را نقل نمی کنم

و هو الذی یکون فی طریقه محمد بن موسی الهمدانی أو یرویه ان رجلٍ أو یقول و روی أو یرویه

تا آخر آن عبارت. کلمه تخلیط در اینجا، در نگاه ابتدائی ممکن است یکی از این دو معنا اراده شده باشد. یکی اینکه مراد از تخلیط، حرفهای باطلی که به جهت ضعف مضمون و چیزهایی که مربوط به مراتب خفیفه غلوّ هست. این یکی و یکی مطلق ضعف. به نظر می رسد که هر دو این دو معنا، نادرست هستند. به دلیل اینکه اگر قرار باشد یا ضعف خاصی مراد باشد یا مطلق ضعف، اینکه ما بگوییم که همه روایت های محمد بن احمد بن یحیی از این اشخاصی که ذکر کرده اند، تمام روایت هایشان مخالف واقع هستند و باطل هستند یا تمام روایت هایشان مربوط به بحث های غلوّ و امثال اینها هست، این خارجا این جور نیست. محمد بن احمد بن یحیی از اینها روایت های زیادی دارد که اولا مربوط به غلوّ نیست و ثانیا بسیاری از روایت هایشان، روایت های مفتی به و مورد عمل و امثال اینها است. و شاهد روشن تر قضیه این است که خود شیخ صدوق نسبت به اکثریت قریب به اتفاق استثنا شده ها را از آنها در کتب صدوق روایت هست. و اکثرا هم روایت محمد بن احمد بن یحیی از آنها هم هست. مثلا سهل بن زیاد یکی از استثنا شده است. من بیست روایت محمد بن احمد بن یحیی از سهل بن زیاد در کتب صدوق دیدم. در دو طریق از طرق کتب صدوق هم وارد شده است. اگر قرار باشد همه روایت های محمد بن احمد بن یحیی عن سهل بن زیاد باطل باشد یا من جههٍ خاصه باطل باشد، خب این همه روایت را برای چه آورده است؟ روایت های باطل را که ایشان ذکر نمی کند در کتابش و نمی آورد. پس بنابراین، این معنایش هیچ یک از این دو معنا نیست. یا اگر یکی از این دو معنا هم باشد مربوط به روایت محمد بن موسی الهمدانی باید بگیریم. عرض کردم اولین نفری که استثنا کرده است محمد بن موسی الهمدانی است. روایت های محمد بن موسی الهمدانی در کتب صدوق هیچ وارد نشده است. نه به طور کلی وارد شده است نه روایت هایی که از طریق محمد بن احمد بن یحیی، آن هم وارد نشده است. شیخ صدوق که ابن ولید باشد نسبت به محمد بن موسی الهمدانی یک عنایت ویژه داشته است. نسبت به او یک نظر خاص داشته است و هیچ کس را به اندازه محمد بن موسی الهمدانی، ابن ولید تضعیف نکرده است. ابن ولید آن را جعّال می دانسته است. من عبارت های ابن ولید را در مورد او بخوانم. در شرح حالش در رجال نجاشی است می گوید که

أبو جعفر الهمداني السمّان، ضعّفه القمّيون بالغلوّ، و كان ابن الوليد يقول: إنّه كان يضع الحديث، و اللّٰه أعلم.

این تعبیر یضع الحدیث را ابن ولید در مورد هیچ کس به کار نبرده است. در فهرست، در ذیل ترجمه خالد بن عبد الله بن سدیر،

له كتاب، ذكر أبو جعفر محمد بن علي بن بابويه القمي عن محمد بن الحسن بن الوليد أنه قال لا أرويه لأنه موضوع وضعه محمد بن موسى الهمداني.

در ذیل ترجمه فهرست صفحه ÷174 رقم 269 است. در ذیل ترجمه زید نرسی و زید زرّاد این عبارت است

لهما اصلان لم يروهما محمّد بن علىّ بن الحسين بن بابويه

که شیخ صدوق است

و قال في فهرست لم يروهما محمّد بن الحسن بن الوليد و كان يقول هما موضوعان و كذلك كتاب خالد بن عبد اللّه بن سدير و كان يقول وضع هذه الأصول محمّد بن موسى الهمدانى

نسبت به محمد بن موسی الهمدانی، این ارادت ویژه ابن ولید هست. خب ممکن است ایشان اصلا کل روایت های محمد بن موسی الهمدانی را باطل و تخلیط می دانسته باشد حالا هر یک از آن دو معنایی که برای تخلیط عرض کردم را معنا کنید نسبت به خصوص محمد بن موسی الهمدانی، این امکان دارد. ولی نسبت به کل آن مستثنا ها، استثنا شده ها، این نمی تواند جمیع روایاتشان را باطل بداند. چون فرض این است که ما کان فیه تخلیطٌ، خود روایت را استثنا کرده است ولی می گوید که آن چیزهایی که محمد بن احمد بن یحیی از این افراد نقل کرده است تخلیط است. اگر مراد از تخلیط، مخالف واقع و باطل باشد. یا یک مخالف واقع خاص، هر کدام باشد این معنا با روش شیخ صدوق منافات دارد. این است که به نظر می رسد که مراد از تخلیط، غیر حجت است. یعنی آن چیزهایی که غیر حجت هستند. چون اینها را ضعیف می دانسته است و این راوی ها را غیر ثقه می دانسته است و روایت هایشان را ذاتا غیر حجت می دانسته است و این منافات با این ندارد که این روایت های غیر حجت را به خاطر تعیّن به سایر جهات نقل کرده باشد حالا یا مستحبات باشد به خاطر تسامح در ادلّه سنن آورده باشد یا نمی دانم به جهت تأیید سایر جهاتی که دارد روایت های آنها را آورده باشد. روایت غیر حجت ممکن است با جهات خارجی تأیید شده باشد و با تأیید جهات خارجی مصحح باشد برای اینکه اینها را بیاورد. و این هم که می گوید لا ارویه، یعنی بنفسه نمی آورم. یعنی روایت محمد بن احمد بن یحیی از این افراد، بنفسه کافی نیست برای اینکه روایت اینها را اعتبار بخشد و معتبر کند. یعنی ضعیف هستند اینها. خلاصه کلام یعنی ضعیف هستند. عرض کردم شیخ طوسی هم جاهای متعددی که از این مستثنیات ذکر می کند، به جای کلمه استثنا شدن کلمه ضعیفٌ را گذاشته است. از شیخ صدوق هم، همین کلمه ضعیفٌ را هم نقل کرده است. ضعیفٌ یعنی راویان ضعیف هستند. راوی که ضعیف شد روایت غیر معتبر می شود. نسبت به راوی می خواهد ضعیف را بگوید ولی نسبت به روایتش غیر معتبره. پس کلمه تخلیطٌ، یک نوع تجوّز هست. یک نوع مجاز گویی هست که روایت غیر معتبر مثل روایت هایی که مخالف واقع هستند، از این جهت که نمی شود به آنها عمل کرد و قابل استناد نیستند مشابه هستند. الا ما کان فیه من تخلیطٍ، یعنی آن چیزهایی که نمی شود به آن عمل کرد. قابل استناد نیست قابل اعتبار نیست یعنی ذاتا. اینها را ایشان می گوید که من استثنا می کنم.

سؤال:

پاسخ: عرض کردم همه اینها فقط همان می گوید محمد بن احمد بن یحیی هیچ چیزی در مورد غیر از روایت، آن هم از صدوق نقل می کند از صدوق چیزی غیر از اینها نقل نشده است. آن هفت نفری که هستند، همه هفت نفر کسانی هستند که می گوید روی عنه محمد بن احمد بن یحیی اشعری و اینها.

اینکه استثنا مفادش این است که این افراد، افراد ضعیفی هستند بنابراین کسانی که استثنا نشده باشند یعنی ضعیف نیستند یعنی ثقه هستند. خب این اصل مطلب درست. ولی وهب بن وهب، با این راه نمی شود تصحیح شود. گفتیم که علت عمده اش این است که اینکه می گوییم از روایت محمد بن احمد بن یحیی، روایاتشان را از این اشخاص استثنا کرده است مراد روایات با واسطه نیست روایت مستقیم هست. ممکن است یک نقضی بر این حرف بزنید که در این استثنا شده ها، دو نفر وجود دارند که اینها، محمد بن احمد بن یحیی مستقیم از آنها قطعا نقل نمی کند. یک عده هم وجود دارند که ما نقل مستقیم محمد بن احمد بن یحیی از آنها را ندیدیم ولی ممکن است آنها را یک جوری حل کنیم. ولی دو نفر از آنها هست طبقه شان هم نمی خورد که کأنه محمد بن احمد بن یحیی از آنها نقل کنند. یکی از آن دو نفر وهب بن منبّه است. وهب بن منبّه، در سال، اختلافی است بعضی ها صدو ده گفته اند و بعضی ها صدو سیزده گفته اند و بعضی ها صدو چهارده گفته اند که از دنیا رفته است. در تاریخ مدینه دمشق مراجعه کنید آنجا اقوال مختلف را نقل کرده است. در جاهای مختلف دیگر هم هست حالا یک منبع بخواهید مراجعه کنید تاریخ مدینه دمشق خوب است. خیلی طبقه اش با طبقه محمد بن احمد بن یحیی که محمد بن احمد بن یحیی، دویست و نود زنده بوده است و بعد از آن هم تا دو سه سال بعدش هم زنده بوده است. یک جایی یک کسی می گوید که در سال 290 روایتی نقل می کند که در سندش هم به محمد بن احمد بن یحیی، آن سند اختصاص است چه هست تا حدود 290 زنده بوده است الآن اگر موقعی شد عرض می کنم در اختصاص یک سندی هست که از آن استفاده می شود که 290 یا لا اقل یکی دو سال بعدش زنده بوده است. خب خیلی فاصله است که کسی که 290 زنده بوده است بخواهد از کسی که 110 فوت کرده است خب پیدا است که از او نقل نمی کند. یکی هم هیثم بن عدی است. هیثم بن عدی البته در رجال نجاشی جزو مستثنیات نیست ولی در فهرست شیخ جزو مستثنیات ذکر شده است. هیثم بن عدی 206 یا 207 است تاریخ وفاتش. وهب بن منبه خیلی واضح است. محمد بن احمد بن یحیی همان 206 و 207 یعنی هم طبقه با حماد بن عیسی و امثال اینها است. محمد بن احمد بن یحیی پیدا است که؛ حماد بن عیسی 207 یا 208 از دنیا رفته است. البته معمّر بوده است ولی هیثم بن عدی پیدا است که مال آن طبقه است. در فهرست جزو مستثنیات ذکر کرده است. این دو نفر پیدا است که محمد بن احمد بن یحیی مستقیم نقل نکرده است. اما آنها که غیر مستقیم، نقل مستقیمش را من پیدا نکردم، بعضی هایشان هستند که چیز نیستند مشکلی ندارند، چون اصلا روایت محمد بن احمد بن یحیی را ما از آنها پیدا نکردیم. بعضی از آنها پیدا نکردیم خب آن شاید یک جایی روایت داشته است دیگر. نه با واسطه نه بی واسطه. بعضی هایشان هستند که محمد بن احمد بن یحیی با واسطه نقل کرده است. ولی اینها را من، و بعضی از آنها هم روایت محمد بن احمد بن یحیی از آنها خیلی نادر است در بعضی جاهای نادر وارد شده است. آنها را من یکی یکی نقل می کنم. یکی از آن مستثنیات، ابو علی نیشابوری است که در سندی روایتش دیده نشده است که محمد بن احمد از او نقل کرده است. آن ممکن است مستقیم بوده است آن خیلی نقض نیست. یکی از اینها محمد بن علی ابی ثمینه است که معمولا با واسطه از او نقل می کند. ولی یک جا مستقیم من دیدم با عنوان محمد بن علی الکوفی که در خصال هست. در خصال صفحه 448 حدیث 50، محمد بن احمد عن محمد بن علی الکوفی که محمد بن علی الکوفی، همین محمد بن علی ابی ثمینه است. آن هم بنابراین این نقض نیست. یکی دیگر محمد بن علی همدانی است که احتمالا همین ابی ثمینه است آن هم یک جا در خصال روایتش از او وارد شده است. اینها نقض نیستند. یکی دیگر عبد الله بن محمد شامی است آن هم یک جا در امامه التبصره روایت مستقیمش است. اما آن هایی که هیچ وقت روایت مستقیم از آنها نبوده است. یکی احمد بن بشی رقّی است. آن البته یک روایت با واسطه در تهذیب جلد 7 صفحه 364 حدیث 1475، سی و هشتم باب، «محمد بن احمد بن یحیی عن موسی بن جعفر عن احمد بن بشیر رقّی» نقل کرده است. خب اینهایی که تک و توک هست، بعضی هایش که اصلا روایت ندارد که نقض نیست. بعضی هایی که یک روایت باواسطه دارد ممکن است مستقیم هم نقل کرده باشد. یا مثلا محمد بن عبد الله بن مهران هست، این محمد بن عبدالله چند موردی روایت با واسطه محمد بن احمد بن یحیی از او هست خب ممکن است که مستقیم هم نقل کرده باشد. آن که یک نفر دیگر هست، ممویه بن معروف. این را روایت محمد بن احمد بن یحیی از او را ندیده ام. اصلا ممویه بن معروف را در جایی ندیدم. احتمال دارد، کلمه ممویه خیلی وقت ها تلفظ محلی محمد بوده است. ممویه، یک محمد بن معروف هست، محمد بن احمد بن یحیی در دو سه جا از او روایت دارد. محمد بن احمد بن یحیی از محمد بن معروف در عیون جلد 2 صفحه 84 حدیث 24، علل الشرایع جلد 2 صفحه 374 حدیث 1. 452 حدیث 1 از او روایت می کند. پس بنابراین مورد نقض بر اینکه این مراد روایت های مستقیم هست، آن که مورد نقض اساسی ممکن است تلقی شود دو نفر هستند. یکی هیثم بن عدی هست متوفی 206 یا 207 و یکی وهب بن منبّه است آن که خیلی قدیمی است متوفی 110 یا 113 یا 114. پس بنابراین ممکن است که ما بگوییم که اختصاص به روایت های مستقیم ندارد و روایت های با واسطه را هم می گیرد. ولی اولا اگر قرار بود که استثنا اعم از با واسطه و بی واسطه باشد، چرا فقط این دو نفر؟ یعنی در تمام روایت های محمد بن احمد بن یحیی، ضعیف هایش را که بررسی کنیم، همه ضعیف ها مستقیم هایش ضعیف هستند، با واسطه هایش نمی تواند ضعیف باشد؟ حجم افرادی که محمد بن احمد بن یحیی از آنها نقل می کند، مستقیم یا با واسطه، فرض کنیم ممکن است 500 نفر باشند. از این 500 نفر مثلا 50 نفرشان مستقیم هستند. اینکه بگوییم که از این 50 نفر، بیست نفرشان ضعیف است یعنی دو پنجم ولی از با واسطه ها که 450 نفر هستند فقط دو نفر. این خودش خیلی غریب است. چطور شد که از روایت های مستقیمش که در نظر می گیریم دو پنجمش ضعیف است و روایت های با واسطه اش، دو چهارصدو پنجاهم! یعنی کمتر از یک درصد، نیم درصد مثلا. این پیدا است که نمی خواهد همه روایت های با واسطه و غیر با واسطه را استثنا کند. پس چیست؟ از یک طرف باید اولا ظهور خود روی، روایت مستقیم است. این قرینه که تتبع در موارد هم، مواردی که مسلما با واسطه هستند، فقط دو مورد است. چطور شده است که از این مستثنیات فقط دو موردش با واسطه شده است؟ من تصور می کنم که نکته، نکته دیگری است. آن این است که این دو نفر، هیثم بن عدی و وهب بن منبّه، هر دو شان تاریخ نگار هستند. مورّخ و تاریخ نگار و امثال اینها. احتمالا یک مطلبی را محمد بن احمد بن یحیی از اینها به طور مستقیم، قال وهب بن منبّه، قال هیثم بن عدی، یک مطلب این جوری نقل کرده است بدون سند. کسانی را ایشان استثنا کرده است ابن ولید که اول سند واقع بودند. اول سند بعضی از افرادی که اول سند واقع بودند، نقل مستقیم از آنها محمد بن احمد بن یحیی کرده است ولی نه به اعتبار اینکه شیخشان هستند. به اعتبار اینکه صاحب کتاب بوده است و از کتابشان یک مطلب نقل کرده است. وهب بن منبه یکی از کسانی است که اسرائیلیات را خیلی هایش را ایشان نقل می کند. یک سری از افراد هستند یک نکته ای من بگویم، کلمه اسرائیلیات، به معنای مطالب جفنگیات و باطل نیست ها. بعضی ها خیال می کنند که اسرائیلیات یعنی مطالب باطل. اسرائیلیات یعنی مطالبی که از کتب قدیمی که به نام کتب مقدس مطرح بوده است، در فرهنگ اسلامی وارد شده است. اسرائیلیات، مراد منقولات از کتاب هایی است که از اهل کتاب بوده است و امثال اینها. یک سری افراد بودند اینها مرتبط با اهل کتاب بودند. مثل کعب الاحبار، عبد الله بن سلّام امثال اینها. اینها کسانی بودند که بعضی هایشان سابقه عدم اسلام داشتند جدید الاسلام بودند، وهب بن منبه هم یکی از اینها است. اینها گاهی اوقات در مورد اینها هم تعبیر می شده است که کان قارئا للکتب. قارئا للکتب یعنی کتاب های قدیمی. وهب بن منبّه یکی از اینها است. در شرح حالش هم دارند می گویند که از اسرائیلیات نقل می کند. اسرائیلیات یعنی منقولات کتب قدیمی که در میان مسیحی ها و اهل کتاب وجود داشته است. و از احمد بن محمد زیاد نقل شده است. مثلا کان من حکمه در مجمعه ورّام نقل می کند که کان من حکمت آل داوود فلان. از کتاب حکمت آل داوود مطلبی نقل میکند از وهب بن منبّه، تاریخ انبیاء اینها خیلی مطلب از آنها نقل می شود. از کعب الاحبار، عبد الله بن سلّام از همین وهب بن وهب. خب این جور اشخاص خیلی اینکه در سلسله سند واقع بشوند مهم نیست. گاهی اوقات یک مقداری تفننی است خیلی از اینها مقید بودند که سلسله سند ذکر کنند در شیخ صدوق هم معمولا حتی در وهب بن وهب، منبّه را هم سند ذکر می کند. ولی اینکه بی سند هم از اینها نقل کنند خیلی به جایی لطمه وارد نمی کند. چون روایت به آن معنا اینها نقل نمی کردند. خیلی هایشان نقلیاتشان نقل از کتب متداول در نزد اهل کتاب بوده است. هیثم بن عدی هم تاریخ نگار بوده است. هیثم بن عدی طاعی، تاریخ نگار بوده است و در تاریخ نگار ها هم گاهی اوقات مطالبی از تاریخ نگار ها هم احیانا ممکن است مطلبی نقل کرده باشد. این احتمال جدی است که استثنا هیثم بن عدی و وهب بن منبّه به خاطر اینکه اول سند واقع شده بودند و مستثنی، تمام کسانی هستند که اول سند واقع هستند. بنابراین، وهب بن وهب ابی البختری چون هیچ وقت اول سند واقع نشده بوده است استثنا نشده بوده است. بنابراین نشانگر این نیست که نسبت به وهب بن وهب ایشان ثقه می دانسته است. اصلا بررسی سندی نسبت به او نکرده است. این وهب بن منبّه، حالا این را در تکمیل عرایض سابق خودم عرض کنم، وهب بن منبّه تنها من یک جا اسمش را در روایت های محمد بن احمد بن یحیی دیدم. آن یک جا هم با واسطه است ولی باز هم سند متصل نیست. نگاه کنید این سند این است

مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ قَالَ وُجِدَ فِي زَمَنِ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ حَجَرٌ فِيهِ كِتَابَةٌ بِغَيْرِ الْعَرَبِيَّةِ فَطُلِبَ مَنْ يَقْرَأُهُ فَلَمْ يُوجَدْ حَتَّى أُتِيَ بِهِ ابْنَ مُنَبِّهٍ

او را به نزد ابن منبه آوردند

وَ كَانَ صَاحِبَ كُتُبٍ

این صاحب کتب، اشاره به این است که یعنی به زبان های غیر عربی هم آشنا بوده است و مسلط بوده است و امثال اینها بعد عبارت این وهب بن منبّه را برایشان خوانده است. عبارتی هم که از وهب بن منبّه نقل شده است به صورت مرسل است. این کاملا طبیعی است که محمد بن احمد بن یحیی یک عبارتی شبیه این، یک جای دیگر هم مطلب را نقل کرده باشد از وهب بن منبّه، بنابراین روی همین جهت آن را استثنا کرده است. بنابراین محصّل عرض ما این است که استثنا، جمیع مواردی که اول اسناد محمد بن احمد بن یحیی بوده است را استثنا کرده است نه جمیع سلسله سند. خب اول اسنادش غالبا مشایخش بوده اند. علت اینکه مشایخ این همه حجمش زیاد است چون غالب اسناد با مشایخ شروع می شود و تک و توک بعضی از اسنادی هم بوده است که به خاطر اینکه خیلی سند اهمیت نداشته است، مستقیم از یک کسانی مثل وهب بن منبه و هیثم بن عدی نقل کرده است، غیر مشایخ هم احیانا استثنا شده باشند ولی این دلیل بر این نیست که تمام کسانی که در اسناد محمد بن احمد بن یحیی واقع هستند ولو با واسطه، اگر استثنا نشده باشند ثقه هستند.

سؤال: اصل این استثنا ابن ولید این که می گوید من همه را روایت می کنم الا این سی نفر را با توجه به اینکه پنجاه شیخ مستقیم داشته است خیلی خودش غریب نیست؟ یعنی این پنجاه تا شیخ مستقیم دارد سی تا از آنها را استثنا می کند

پاسخ: اینها تعداد روایاتی که هست نسبت به آن خیلی کم است. یعنی همین محمد بن احمد بن یحیی هم شیخ های اصلی اش اینها نیستند. بیشترین روایتی که از اینها هست از سهل بن زیاد است. سهل بن زیاد که بیشترین روایتش باشد سی چهل روایت است. مثلا از ابراهیم بن هاشم، از احمد بن محمد بن عیسی، امثال اینها، تعداد روایات را در نظر بگیریم، حجم روایت هایی که محمد بن احمد بن یحیی پذیرفته اند خیلی زیاد است. شاید مجموع روایت های اینها را نسبت به کل آنها حساب کنی دو سه درصد بیشتر نمی شود.

سؤال: احتمال ندارد که ایشان، ابن ولید یعنی آن جاهایی که اطلاع از افراد نداشته است اعتماد به نقل کتاب می کرده است و آن افراد آخر را طبیعتا اطلاع بیشتری داشته است چون نزدیک تر بوده اند به او

استاد: نفهمیدم چه نتیجه ای می خواهید بگیرید

شاگرد: یعنی اگر افراد را استثنا نکرده است غیر از افراد آخری به خاطر این که اطمینان کرده است یا واگذار کرده است به نقل کتاب. نه اینکه خودش مستقیما اطلاع داشته است و استثنا نکرده است.

استاد: یعنی می خواهید بگویید که ممکن است موارد مجهول الحال را هم استثنا نکرده باشد. اعتماد کرده است یعنی چه؟ یعنی موارد ثابت الضعف را؟ مرادتان این است؟

شاگرد: خیر می خواهم بگویم که طبیعی است که نسبت به افرادی که افراد آخر نیستند اطلاع کمتری داشته است و خیلی افراد را درست و دقیق نمی شناخته است فلذا اعتماد کرده است

استاد: اعتماد کرده است یعنی چه؟ یعنی بنابراین، ولو ثقه دانسته است یا ندانسته است؟

شاگرد: ثقه اجتهادی یا

استاد: از هرچی آن مهم نیست. این را اشخاصی که غیر از این اشخاص هستند را ابن ولید توثیق می کند یا خیر؟ حالا به هر جهتی ولو به جهت روایت محمد بن احمد بن یحیی مثلا. می خواهید بگویید که توثیق می کند؟ خب اگر آن را می خواهید بگویید مشکلی نیست. یعنی یک موقعی من خیال کردم شما نکته دیگری را می خواهید بگویید. چون ممکن است شخصی بگوید که اینها مواردی بوده است که ایشان ضعفش برایش ثابت شده است. ممکن است افراد دیگر، ثابت الضعف نباشند، ثابت الوثاقه هم نباشند و مجهول الحال باشند. بنابراین از این استفاده نمی شود که استثنا نشده ها ثابت الوثاقه هستند معنایش این است که ثابت الضعف هستند. اگر این باشد پاسخش این است که، اگر اشکال این باشد پاسخش این است که از نحوه استثنا پیدا است که موارد مجهول الحال را هم ایشان دارد استثنا می کند. فی کتابٍ، بعض اصحابنا، روی، فقط موارد ثابت الضعف را نمی خواهد استثنا کند. رو همین جهت من گفتم که این استثنا فقط ثابت الضعف نیست. استثنا مواردی هست که معتبر نیست. آن برای نفی آن جهت است. اما اینکه آن جهت که ممکن است به قرینه ای ایشان به قرینه اجتهادی استنباط کرده باشد. شهادت حجت است مگر اینکه ثابت شود اجتهادی است. احتمال اجتهادی بودن، شهادت را از اعتبار نمی اندازد دیگر.

سؤال:

پاسخ: نه احتمالش زیاد نیست این کلامی که شما بود زیاد بودن را

سؤال: همین نکته ای که خودتان فرمودید که افراد آخر نوعا می آیند چیز می شوند

استاد: من چیزی نگفتم. شما می گویید که شاید. اولا اینکه به اعتبار نقل محمد بن احمد بن یحیی آنها را توثیق کرده باشد، این با توجه به اینکه عقیده اش این است که محمد بن احمد بن یحیی از ضعفا نقل می کند که قطعا این جوری نمی شود به آن اعتماد کرده باشد. خب عقیده اش این است که این هم از ضعیف نقل می کند هم از غیر ضعیف. چطور می شود که به اعتماد نقل آنها، آنها را توثیق کرده باشد این که نمی شود. قطعا این جور نیست. حالا به فرض هم بگویید که یک همچین احتمالی رود، این احتمال که مضر نیست. یعنی شهادت ها حجت است مگر اجتهادی بودن ثابت شود. شهادتی که احتمال اجتهادی بودن، شهادت را از بین نمی برد. خب این بحث تمام. ما وارد اصل این نتیجه بحث این است که ما در مورد سه تا روایت نقل کردیم. روایت رفع القلم را گفتیم که مراد، قلم کتابت سیئات است و تمام احکامی که به جهت سیئه بودن سیئه، بر عمل صبی بار می شود. چه آن احکام اخروی باشد مثل عقاب اخروی چه دنیوی باشد مثل کفاره و غیر کفاره اینها برداشته می شود. ما رفع القلم را این جوری معنا می کردیم. حالا باید بحث کنیم که آیا ارث از این جور احکام هست یعنی عدم ارث. ممنوعیت از ارث قاتل از این سنخ است یا از این سنخ نیست. این روایت اول. روایت دوم، عمد الصبی و خطأه واحد را که ما اصلا دلالتش را تام ندانستیم. این را گفتیم که از باب جنایات است و مربوط به غیر باب جنایات نمی شود به آن اطلاق، اگر نگوییم ظهور در اختصاص دارد به باب در جنایات لا اقل ظهور در تعمیم ندارد و نمی توانیم در غیر باب جنایات به او تمسک کنیم.

سؤال: تعمیم هم دهیم چه ربطی به..

پاسخ: اگر گفتیم که تمام احکامی که، بنا بر این قول که قتل عمد حرمان می آورد، بنابراین اگر صبی قتل عمد هم بکند، آیا این قتل عمد صبی به منزله قتل خطا بزرگتر ها هست یا نیست؟ اگر ما گفتیم ما ممکن است، باب جنایات یعنی تحمّل عاقله. بحث تحمل جنایات خصوصیتی ندارد. بحث نفس قصاص و دیه فی الاموال، این را می خواهد از آن استفاده می شود. بیش از این از آن استفاده نمی شود. نتیجه بحث مفصل سابقمان این شد. و روایت ابی البختری هم که از جهت سندی نا تمام بود و از جهت دلالتی هم چیز جدیدی از آن استفاده نمی شد. هر قطعه اش مربوط به همان قطعه، رفع قلمش مربوط به رفع قلم است و عمد الصبی و خطأه آن هم مربوط به این است. نکته جدیدی از جهت متنی استفاده نمی شود و از جهت سندی هم مشکل داشت و ناتمام بود. بحث این است که حالا با توجه به این، رفع القلم را می شود اینجا پیاده کرد یا خیر این یک. ثانیا منهای رفع القلم، خود این بحث که آیا اگر قاتل صبی باشد، یا مجنون باشد، و همچنین نائم باشد، این را هم ضمیمه کنیم. صبی و قتل صبی و مجنون و نائم، آیا باعث می شود که شخص را از ارث محروم کند یا باعث نمی شود. حالا وقت گذشته است فقط من آدرس هایی را می دهم، این بحث از خیلی قدیم مطرح بوده است ولی منابع زیادی به آن نپرداخته اند. اصل این بحث از فضل بن شاذان هست. مرحوم کلینی در کافی و صدوق در فقیه، عبارت فضل بن شاذان را نقل کرده اند که این بحث صبی و مجنون را ایشان قائل شده است که صبی و مجنون وارث می توانند باشند. وارث هستند ولو قاتل باشند. این یک. بعد از اینکه حالا من عبارت هایش را می خوانم یک نکاتی در عبارت دارد عرض می کنم بعدا. این قدیمی ترین. بعد از ایشان ابن ابی عقیل است. علامه در مختلف، عبارت ابن ابی عقیل را می گوید که شبیه عبارت فضل بن شاذان است. می آورد، شبیه عبارت فضل بن شاذان است که در مختلف آورده شده است. بعد از آن این مسئله در کتب اصحاب دیگر نیست. نمی دانم چرا دیگر به آن نپرداخته اند. اصلا مسئله را عنوان نکرده اند. من ندیدم، تا قواعد علامه و تحریر. در قواعد مطلب هست و در تحریر هست. دو تا فتوای مخالف هم ایشان داده است. بعد از اینها در دروس، و غایه المراد شهید اول، این مطلب هست ولی فتوا نداده است فقط نقل اقوال کرده است. یعنی همان اقوال علامه و کلمه فضل بن شاذان و ابن ابی عقیل و اینها را نقل کرده است و خودش هم نسبت به مسئله هیچ فتوایی نداده است. خب تا این جاها این مطلب. بعد از اینها، در کشف اللسام، یک بحث مختصری در این مورد شده است. یک بحث کوتاهی هست. کسی که یک کمی بحث قابل توجه در این زمینه دارد، مرحوم صاحب مفتاح الکرامه است. در مفتاح الکرامه یک مقدار در این مورد بحث کرده است. بعد در بعضی از کلمات قوم، یک توضیحاتی در مورد این چیز دارند کلام علامه، ولی کوتاه است. آن که قابل توجه هست یک نصفه صفحه ای در مورد این بحث کرده است، مرحوم مفتاح الکرامه است سید جواد آملی. در جواهر هم خیلی بحث کوتاه و مختصری به این چیز داده است. بعدی ها هم مطالب هست و جالب اینجا است که حالا اقوال را من مرتب تر فردا عرض می کنم. بعضی ها قاتل را قاتل خطایی را محروم از ارث می دانند. قاتل را مطلقا محروم می دانند ولی با این حال صبی و مجنون را وارث می دانند. ولو عمدا مرتکب شوند وارث می دانند. از آن طرف، بعضی ها قاتل خطایی را محروم از ارث می دانند، قاتل را مطلقا محروم می دانند ولی با این حال، صبی و مجنون را وارث می دانند. ولو عمدا مرتکب شوند وارث می دانند. از آن طرف، بعضی ها قاتل خطایی و قاتل خطایی عمدی را یک چیزهایی وجود دارد اقوالش را فردا ذکر می کنم. بعضی ها تفصیل قائل شده اند بین صبی و مجنون. گفته اند که صبی و مجنون محروم هستند اگر قتل انجام دهند ولی نائم محروم نیست. تفصیل بین اینها قائل شده اند و اینها را اقوالش را مرتب تر عین عبارت هایش را می خوانم می گویم که خیلی نقل قول ما نداریم و خیلی هم مطلب استدلالی زیادی هم در این مورد نیست. این را حالا یکی دو روز شاید بحث بیشتر نداشته باشد بحث را تمام می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد